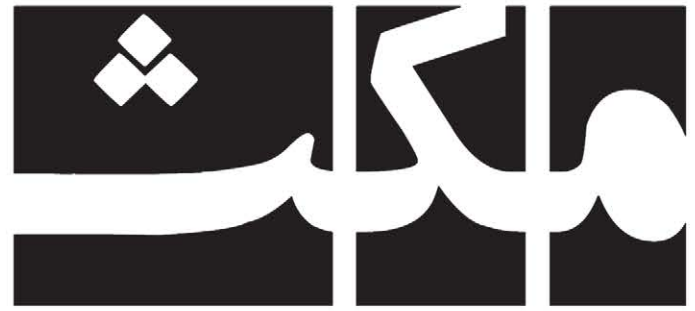


حرف هایمان را با مکتب مزینیم



ماهنامه سیاست، فرهنگ و اجتماع انجمن اسلام دانشجویان

شماره ۶۵ / آبان ۹۹



آمریکا زدگی

صفحه‌ی ۶

در میانه چشم و هیاهو

تأملی در باب جامعه سکوت و آنچه در آن غرق ایم...

صفحه‌ی ۳

ساکت

فراموشی

صفحه‌ی ۵





# آبان از ۶۰ تا ۹۸

بایدها و نبایدهای رفتار جمهوری اسلامی با مردم

« حفظ جمهوری اسلامی از حفظ یک نفر - ولو امام عصر باشد - اهمیتش بیش تر است؛ برای این که امام عصر هم خودش را فدا می کند برای اسلام. همه‌ی انبیا از صدر عالم تا حالا که آمدند برای کلمه حق و برای دین خدا مجاهده کردند و خودشان را فدا کردند. پیامبر اکرم [که] آن همه مشقات را کشید و اهل بیت معظم او [که] آن همه زحمات را متکفل شدند و جانبازی‌ها را کردند؛ همه برای حفظ اسلام است.»

«من خوف این را دارم که شما ملت بزرگ ایران، که برای خدا قیام کردید و برای خدا جوان‌هایتان را دادید و برای خدا زحمات طاقت فرسا کشیدید و همه چیزتان را فدای اسلام کردید، با این جریانی که به نظر می آید که دارد پیش می‌رود، یک وقتی متوجه بشوید که

خدای نخواست با انعزال این مردم، این‌هایی که خدمتگزار هستند، یک حکومت قلدری با اسم «اسلام»، با اسم «جمهوری اسلامی»، با اسم «خدمتگزار به اسلام» بیاید و همه‌ی زحمات‌های شما و خون‌هایی [را] که دادید، هدر ببرد.»

متن‌های بالا، تکه‌هایی از صحبت‌های معمار انقلاب و بنیان‌گذار فقید جمهوری اسلامی است. اما بازخوانی این جملات، امروز و بعد از گذشت یکسال از اتفاقات آبان ۹۸، اهمیت بیشتری پیدا کرده است. شاید برایتان جالب باشد که این دو فراز، تکه‌هایی از یک سخنرانی است که در تاریخ ۲۵ آبان ۱۳۶۰ ایراد شده است. و شاید برداشت‌های مختلف از همین سخنرانی، جریان‌های فکری مختلفی را در ۲۵ آبان ۹۸، به رفتارهای قهرآمیز جدی و بی‌سابقه کشاند.

قضاوت‌ها در رابطه با این دو بخش از سخنرانی متفاوت است و عده‌ای آن را رد می‌کنند و عده‌ای هم در تاییدش شواهدی ارائه می‌کنند اما مقصود این متن، قضاوت فنی محتوای سخنرانی نیست. قصد داریم با فرض درستی گزاره‌های فوق، که وجود تشکیلات درست و کامل اسلامی (که در زمان سخنرانی، گام‌های ابتدایی برای ساخت آن برداشته می‌شد) اهمیت بیشتری نسبت به جان با ارزش مسلمانان دارد و همچنین درستی گزاره دوم که بر اهمیت خواست مردم و خطر بازگشت استبداد تاکید دارد، برای معضل زمان خودمان، راه حلی پیدا کنیم.

البته که عبارات قسمت دوم سخنرانی را نمی‌توان به عنوان صفاتی برای امروز جمهوری اسلامی در نظر گرفت. چرا که حاکمیت همچنان سعی دارد به خواست مردم عمل کند و اکثریت مردم هم همراه و همدل با آرمان‌های خودشان، به جمهوری اسلامی پایبندند اما باید ساختار را طوری اصلاح کرد که ضعف شخصی مسئولین بر آن تاثیر نگذارد و حقوق مردم پایمال نشود و یا کسی نتواند از آب گل‌آلود اعتراضات مردمی، برای خود ماهی بگیرد. با توجه به مردمی بودن انقلاب و جمهوری اسلامی، انتظار می‌رود مردم در همه اوقات بیشترین اهمیت را داشته باشند اما بی‌مهری‌ها در زمان اعتراضات، باعث دلسردی مردم می‌شود. کسانی که در خیابان‌ها اعتراض می‌کنند، حتی اگر به وسیله جریان‌های خارجی و دشمنان تحریک شده باشند، باز هم مردمند. از همان جنسی که روزهای ۲۲ بهمن و قدس هر سال به خیابان می‌آیند و برای تایید نظام رای می‌دهند.

با این حال اتفاقات آبان ۹۸ بیشتر از آن که حاصل مشکلات ساختار باشد، حاصل ضعف عجیب مسئولین امنیتی و دولتی است که بسیاری از آن‌ها در در رده‌های میانی مدیریت حضور دارند. نمونه بارز آن را در ماجرای دستور تیراندازی فرماندار شهر قدس می‌بینیم. در حالی که فرمانداری شهر قدس، اسلحه‌خانه نداشته و ورود به آن، خطر جدی برای امنیت شهر ایجاد نمی‌کرد، خانم فرماندار به راحتی دستور تیر مستقیم می‌دهد و تعدادی از افراد کشته می‌شوند.

بدیهی است کسانی که به دنبال ورود به فرمانداری بوده‌اند، چه مردم باشند و چه آشوبگر آموزش دیده، مجرمند اما رفتار جمهوری اسلامی به عنوان حکومتی که حاصل از مردم بوده و قرار است با چارچوب‌های اسلامی مدیریت شود، باید با چیزی که رخ داد، متفاوت باشد. اگر قرار بر مقابله با آشوبی است که اتفاقاً مردم عادی هم در آن دخیل هستند، چرا قبل از تیر مستقیم، عوامل بازدارنده اعتراضات مانند آب‌پاش، گلوله‌های پلاستیکی و ... استفاده نشده است؟

ارزش جان، اگر در هر جایی مهم باشد، در کشوری که نام اسلام را یدک می‌کشد و خود را پیرو علی بن ابی طالب می‌داند، باید بیشتر از همه جا تلقی شود. حتی اگر دشمن باشد، چرا که در منظومه فکری علی (ع)، جنس دشمنی نیز متفاوت است:

لَا تَقَاتِلُوا الْخَوَارِجَ بَعْدِي فَلَيْسَ مِنْ طَلَبِ الْحَقِّ فَأَخْطَاةٌ كَمَنْ طَلَبَ الْبَاطِلَ فَأَذْرَكَهُ.

بعد از من خوارج را بقتل نرسانید، زیرا کسی که دنبال حق باشد و آن را نیابد مانند کسی نیست که دنبال باطل برود و آن را بدست آورد. مرحوم سید رضی، طرفداران باطل را معاویه و یارانش معرفی کرده است. پیشوای ما، میان معاویه و خوارج که دشمنان علنی‌اش بودند و جنگی تمام عیار به راه انداخته بودند، تفاوت قائل می‌شد و حالا ما برای اعتراضات خیابانی که حضور مردم در آن دیده می‌شود، بدون تفکیک، از تیر جنگی استفاده می‌کنیم.

توجه بیشتر به چارچوب‌های اسلامی و ظرافت‌ها، مشکلات بعدی را تا حدی برطرف و زمینه همبستگی بیشتر مردم با آرمان‌های جمهوری اسلامی را بیشتر خواهد کرد. حالا یکسال از آبان ۹۸ می‌گذرد و آن را با هر روایتی که بخوانیم، دردناک‌ترین داستانی است که در طول حیات جمهوری اسلامی به وقوع پیوسته است. ویژگی خاص این داستان، دردناک بودن آن برای هر دو گروه موافقان و مخالفان نظام جمهوری اسلامی است. اما با آن که سر و صدای مخالفان بیشتر است، مدافعان نظام، رنج بیشتری از این درد می‌کشند. آبان ۹۸، حجم زیادی از سرمایه اجتماعی جمهوری اسلامی را به خاطر ندانم کاری برخی مسئولان، در معرض خطر قرار داد و دل‌های زیادی را در سرمای آبان کشور، حتی برای چند روز سرد کرد.

امروز بیشتر از قبل اهمیت گفت‌وگو با مخالفان دیده می‌شود. چه از سوی دولت که باید بستری برای اعتراض قانونمند مردم در جامعه فراهم کند تا هر اعتراضی به اغتشاش و ناامنی کشیده نشود و چه از سوی مردم که باید به جای دعوا و قضاوت یکدیگر، سعی کنند حرف یکدیگر را بشنوند. باید منصفانه برخورد کرد. می‌گویند انصاف از منصفه می‌آید. منصفه یعنی نصف کردن. اگر قرار باشد در گفت‌وگو انصاف را رعایت کنیم، باید حق را نصف کنیم، نیمی از آن را به طرف مقابل دهیم و نیمی را برای خود نگه داریم. با این فرض، می‌توان حرف مقابل را هم تا حدی قبول کرد.



# ساکت در میانه خشم و هیاهو

تأملی در باب جامعه سکوت و آنچه در آن غرق ایم...

۴. سکوت عرصه مطلوبی برای خیال است. سکوت - و بیشتر از آن تنهایی - میدان گسترده خیال‌پردازی و تصور آن چیزهایی است که ذهن آدمی بدون محدودیت‌های خویش‌ساخته و یا دیگرساخته، می‌سازد یا می‌خواهد. در سکوت و با خیال، می‌توان به هر آنچه نمی‌شود، اندیشید، و به هر جای نرفتنی رفت و هر سخن نگفتنی را گفت! آدمی با خیال‌پردازی‌های خود می‌تواند آنچه «خود» می‌خواهد را تصویر کند و این تصویرسازی، او را در حرکت به سوی خواسته‌ها کمک می‌کند. در مقابل اما، هیاهو تلاشی است از سوی همگان برای سرکوب خیال‌پردازی افراد یک جامعه. در جامعه پرهیاهو، خواسته‌ها تعریف می‌شود و آنچه خویش‌تن می‌پسندد در میانه صداهای گوناگون و متناقض و تودرتو پنهان می‌شود. در این جامعه فرصتی برای خیال‌پردازی نخواهد بود و در نتیجه توان تصور آنچه می‌خواهیم و ساختن جهان «بایدها» از بین خواهد رفت!

۵. سکوت آنجا خطرناک می‌شود که فرصتی فراهم می‌کند تا به آرمان اندیشید! اینجا است که سزاوار سرکوب است، چرا که اندیشه به «آنچه باید باشد» را سبب می‌شود و بی‌اختیار آن را با «آنچه هست» مقایسه می‌کند. تصور اتوپیا برای آن که صاحب قدرتی در حال است، از بیخ‌وبن تهدیدکننده بنظر می‌رسد! اتوپیا جهانی است که هم نفی کننده جهانی است که ساخته‌اند و هم تصویر وضعیت مطلوبی است که دستیابی به آن شدنی است. اتوپیا و آرمان فرصتی را برای «غیرعقلانی اندیشیدن» و فراتر رفتن از حساب و کتاب‌های منفعت‌محور روزمره فراهم می‌کنند. جامعه بی‌آرمان، جامعه غرق‌شده در زندگی روزمره و کسب منافع است. در چنین جامعه‌ای آنچه اصالت می‌یابد، «واقعیت» است و زندگی روزمره در بالاترین سطح اهمیت قرار می‌گیرد و هیاهوهای دائمی بهترین بستر را برای «اصالت واقعیت و زندگی روزمره» و فراموشی آرمان و اتوپیا فراهم می‌کند.

۶. آنچه رفت تصویر آرمانی از «جامعه سکوت» بود که در آن برای انسان‌ها تجربه نسبی رهایی ایجاد شده و به موجب آن فرصت خیال‌پردازی و خیال‌اندیشی فراهم می‌شود و در پی آن با آرمان‌ها و اتوپیاها خلق شده، به سوی آینده حرکت می‌کنند. حال می‌توان به این سؤال پاسخ داد که آیا جامعه امروز ما را می‌توان جامعه سکوت نامید؟ گویی در میانه هیاهوهای روزمره‌ای که در آن‌ها غرق ایم، دیگر فرصتی برای سخن گفتن با دیگر آدمیان فراهم نمی‌شود و از این رو است که صداهای ما کمتر شده است. شاید جامعه هیاهو بیشتر آدمیان را به درون خود و کمتر سخن گفتن و کمتر اندیشیدن مجبور کند. می‌توان تفاوت ساکت ماندن و در خود فروغلتیدن در جامعه هیاهو و جامعه سکوت را در آن دانست که در میانه صداهای درخوردن و دیگرگریزی، تأثیرپذیری از هیاهوهای پیرامونمان را می‌افزاید و بیشتر ما را در جبر خاموش جامعه غرق می‌کند و در مقابل ۳ در جامعه سکوت، در خود فروغلتیدن، فرصتی می‌شود برای اندیشیدن و در نتیجه مختارانه انتخاب کردن!

شاید امروزه که هر روز بیش از پیش غل‌روزنجیر انتخاب‌های از پیش موجود را تجربه می‌کنیم، دغدغه‌های روزمره اندک فرصت‌های خیال‌پردازی را سلب کرده و آرمان و اتوپیا کمترین جایگاه را در ذهن جمعی جامعه دارد، کمترین نسبت را نیز با جامعه سکوت داریم! جامعه‌ای که در آن می‌توان رهایی و خیال و آرمان را جستجو کرد...

۱. «نشسته در تاکسی، هر کسی سر در لاک خود، خسته و با صورت‌هایی کمی خشن. شاید یک نفر که احتمالاً راننده است - تلاش کند تا کلامی بگوید و پاسخی بشنود. پاسخ اما سردتر از آن چیزی است که انتظار می‌رود. یکی لبخند از روی اجباری می‌زند و دیگری سری به تأیید تکان می‌دهد و آن یکی با گفتن «بله، دقیقاً همین‌طور...» به شکل واضحی تلاش می‌کند که کلام را به بن‌بست بکشاند! و دوباره سکوت». این تصویری است پرتکرار در زندگی روزمره بسیاری از افراد جامعه امروز ما که از دیدگاه برخی به سکوت خو کرده و ساکت بودن را می‌پذیرد و توان ارتباط و تعاملات را از دست داده است. اما آیا به واقع جامعه امروز، «جامعه سکوت» است؟

۲. آنچه باعث می‌شود که جامعه ایران را «جامعه سکوت» یا «جامعه خاموش» تصور کنیم، وضعیتی است که در آن تعاملات اجتماعی کاهش پیدا می‌کند، تمایل به ارتباط میان انسان‌ها کم می‌شود، خانواده‌ها محدودتر شده و سرمایه اجتماعی افراد به پایین‌ترین سطوح خود می‌رسد و به طور کلی انسان‌ها، در خود بودن و ساکت بودن را بر هرگونه ارتباطی ترجیح می‌دهند. اما قضاوت درباره جامعه سکوت، براساس آن صداهایی که به صورتی مستقیم و واضح میان انسان‌ها ردوبدل می‌شود، قضاوتی ناقص بنظر می‌رسد. دنیای امروز دنیای صداهایی است که دیده و شنیده نمی‌شوند و یا از فرط تکرار بی‌تفاوت از کنارشان می‌گذریم. هیاهویی که جزء جدایی‌ناپذیری از زیست روزمره ما شده و از همین رو سخت‌تر می‌شود «آنچه با ما می‌کند» را دید! بنابراین می‌توان پرسش را اینگونه مطرح کرد که سکوت چه می‌کند و نتیجه بودن یا نبودنش چیست؟ با پاسخ به این سؤال می‌توان «جامعه سکوت» بودن یا نبودن جامعه امروز خود را نشان دهیم!

۳. سکوت فرصت مغتنمی برای تجربه حداقلی رهایی است! رهایی در این جا به معنای دستیابی به بیشترین آزادی ممکن در انتخاب و ارتباط بدون تحریف و جبر پیرامون ما است. در برابر آن، هیاهو، با وجود ظاهرش که تکثر صداهای و انتخاب‌ها و رقابت‌ها را نشان می‌دهد، اما سرشار از جبری پنهانی است. می‌پذیریم که رهایی مطلق برای آدمی محال است و با سرشت او ناهمخوان؛ ولی گویی انسان امروز راه دستیابی به رهایی را غرق شدن در هیاهوهای برگزیده و این خیال باطل در او شکل گرفته که در تکثر ظاهری انتخاب‌ها می‌تواند انتخاب کند. به تعبیر ظریفی «خیال می‌کند که انتخاب می‌کند، حال آنکه انتخاب می‌شود!» می‌توان گفت آنچه که در برابر «جامعه خاموش» قرار دارد، «جامعه مجبور» است! در چنین جامعه‌ای، صداهای گوناگون و تراکم هیاهوهای پیرامون افراد، از سویی گزینه‌های مطلوب صاحبان صدا و قدرت را به گونه‌ای نمایش می‌دهند که گویی تنها راه مطلوب، راه معرفی شده است و از سویی دیگر هیچ فرصتی برای تفکر شخصی در جهت دستیابی به انتخاب ویژه خود را در اختیار افراد نمی‌گذارد. جامعه‌ای که در آن انسان‌ها در شدیدترین حالت، هم توان گزینش و تأمل در انتخاب‌ها را از دست داده‌اند و هم خود آگاهانه پذیرفته‌اند که اینگونه باشند! به بیانی دیگر، در جاده‌های پیش‌ساخته‌ای قدم بگذارند که برایشان ایجاد شده و خود حتی فرصت اندیشه به جاده را پیدا نکرده‌اند. «جامعه مجبور» حتی فرصت اندیشیدن به انتخاب‌های موجود را پیدا نمی‌کند و حتی شیوه و نتیجه اندیشیدن به انتخاب نیز برایش تعیین شده است! آنچه انسان امروز را در این اجبارها قرار داده، اتفاقاً هیاهویی است که از تکثر انتخاب‌ها سخن می‌گوید! و سکوت مبارزه‌ای با این هیاهو، برای خلق فرصتی برای رها اندیشیدن و رها عمل کردن است.





# جهان مردم و روشنفکران

## در هزاره سوم

(بخش دوم)

تا این نظرات در محیط‌های مختلف و شرایط متفاوت مورد بررسی قرار گیرند. به شکلی که امکان سنجش اندیشه و نظر در میزان منحصر بفرد بودن آن در همه عرصه‌های خارجی و داخلی نشئت گرفته از حوادث و اتفاقات دقیق‌تر و باریک بینانه‌تر بررسی می‌شود. در کنار این مسئله ظرفیت محدود بشر در پاسخگویی به اتفاقات و حوادث موجب می‌شود تا افراد ذهن و اندیشه خود را درگیر آن دسته از مسائلی نمایند که در حوزه ادراک بیشتری از زندگی‌شان باشد. دلایل گفته شده باعث می‌شود تا اندیشه و نظرات برای رسیدن

به سطحی از مقبولیت در سطح جهان و عالمان جامعه، به شکلی ناخودآگاه در چارچوب بررسی‌های تخصصی‌تر و عالمانه‌تری نسبت به محیط پیرامون فرد مطرح شود.

### ۲. چارچوب‌بندی روشنفکری به مباحث جهان شمول نظیر اخلاقیات و خیر مطلوب

در این میان عده‌ای معتقدند آنچه که می‌تواند در نگاه به دنیا و اتفاقات و حوادث آن صورتی ثابت و منحصر بفرد داشته باشد مسئله‌ای اخلاقیات و ارزشهایی است که

صورتی ثابت در طول تاریخ و در سطح جهان داشته است. چنین نگاهی معمولاً ختم به جنبش‌های اجتماعی جهانی شده است که از نظایر آن را می‌توان از گروه‌های محیط زیستی، فقرزدایی، دیدگاه‌های ضد جنگ و فعالیت‌های داوطلبانه دیگری از این دست نام برد. هرچند که دسته‌های مذکور هریک اهمیت خاص خود را دارند اما این مسائل در کشورهای جهان سوم به دلیل اولویت‌های اصلی دیگر از حامیان بسیاری برخوردار نبوده و اساساً مورد توجه واقع نمی‌شود. همین امر در ادامه امکان دارد که ذهن را به این سمت متبادر نماید که اساساً اندیشه روشنفکری تنها در جوامع فیزیکی و درون مرزهای جغرافیای معنا پیدا می‌کند و صحبت از روشنفکری در سطح و نسبت با جهان مجازی و اینترنتی، کاری بیهوده است.

از نظر نویسنده این یادداشت، با وجود اینکه تشخیص و تعریف روشنفکر در جهان حاضر عمل دشواری است اما نحوه تبدیل شدن به فردی نزدیک و حتی در تراز یک روشنفکر کار بسیار دشوارتری است. با همه این تفاسیر آنچه که تمایز یک روشنفکر را از دیگر افراد رقم خواهد زد صفت آزادگی در اندیشه و آن چیزی است که در ابتدای یادداشت آن را یک معیار منحصر بفرد در همه اتفاقات و سطوح داخلی و خارجی تعریف شد و این همان جوهره مسئله در نمود بخشی به دو دسته بالاست.

در بخش قبلی از کمبود منافع عاطفی انسان‌ها سخن گفته شد و این مسئله که آدمی رفته رفته توانایی واکنش نسبت به هر اتفاقی را از دست می‌دهد. در عین حال در جهانی که افراد در معرض دید میلیون‌ها کاربر اینترنتی و حوادث مختلف از اقصی نقاط جهان هستند، انسان‌ها چگونه می‌توانند از طرفی با حفظ بی طرفی و از طرف دیگر حفظ منابع عاطفی خود نسبت به اتفاقات و حوادث درست و به مانند تعریفی که از روشنفکر ذکر شد پاسخ دهند؟ اگر تعریف روشنفکر و ویژگی‌های

وی یعنی فردی که با جست و جو، حمایت و چنگ انداختن به معیاری منحصر بفرد در همه عرصه‌ها خارجی و داخلی در سنجش حوادث و اتفاقات از آن معیار استفاده کند را بپذیریم، حال چگونه بایستی رفتار کرد؟ آیا روشنفکران در حال مرگ هستند؟

اگر در گذشته روشنفکران در نسبت با مرزهای ملی خود تعریف می‌شدند و در همان نسبت به نشر اندیشه و نظرات خود می‌پرداختند، امروزه با شروع فرایند جهانی شدن و به تبع آن شروع عصر ارتباطات، افراد بخشی از زندگی خود را به زیست مجازی اختصاص می‌دهند. این امر که باعث شده تا نقش دولت‌ها و مرزهای فیزیکی بیش از پیش کمرنگ شود

سبب شده تا با گسترده شدن جهان پیرامون انسان‌ها و گسترده‌گی دید بشر در نسبت با حوادث و اتفاقات، روشنفکران کار دشوارتری را در برابر محیط پیش روی خود داشته باشند. افراد در شرایط جدید به شکلی مداوم در حال تعیین نسبت خود با ملیت و کشور و خود می‌باشند. در مقابل، همین افراد سعی دارند تا ضمن حفظ نسبت خود با اعتدال و آگاهی بخشی در داخل کشور، شرایط مشابهی را در مواجهه با دنیای بیرون از مرزها بوجود آورند. گاهی این امر حتی از نظر ظرفیت علمی و آگاهی افراد در برابر اتفاقات مهم جهان مورد سوال است. بنظر می‌رسد که جهان امروز، جهانی است تخصصی‌تر و جزئی‌تر چرا که پس از مواجهه با موج رفتارگرایی و عصراطلاعات دیگر توان دخالت و تحلیل افراد در مسائل مختلف و حتی در شرایط و جغرافیاهای متفاوت محیطی کار دشواری است. امروز به همان نسبت که افراد در مقیاسی بزرگتر و طیفی گسترده‌تر قرار دارند، به همان نسبت نیز دشوارتر و با معیارهای جهان‌شمول مورد پذیرش و توجه قرار می‌گیرند. در این میان آنچه که به نظر خواهد رسید، آنکه تنها دو را پیش روی بن بست و مرگ روشنفکری است:

### ۱. تقلیل روشنفکری به مباحث و موضوعات تخصصی

از بین رفتن مرزهای جغرافیایی در صدور اندیشه و نظرات باعث می‌شود



# فراموشی

کلمات صحبت می-کنیم و همین است که وقتی «جان پدر کجاستی؟» شنیده شد همگی فهمیدیم و همگی سوختیم و همگی جانمان به درد آمد. نیازی نبود کسی این جمله را ترجمه کند تا فهمیده شود که مراد این جمله چیست؟ و همین شد که این مشترک بودن یادآوری شد و اصلاً فهمیده شد چرا که فهم و معرفت همان یادآوری است. اولین بار نبود که چنین حادثه‌ی تلخی پیش می‌آمد و اولین باری هم نبود که تسلیت گفته می‌شد ولی این بار صرف تسلیت گفتن نبود و صرف این آخی چه اتفاقی بدی بود! دلم سوخت نبود! بلکه بیش‌تر از این حرفها بود! بیشتر اینطوری بود که داغ‌های خود ملت ایران هم در این ماجرا سر باز کرد و واقعا همدردی شکل گرفت. در این روزها ده پیام بیش‌تر برای من به عنوان یک دانشجوی افغانستانی فرستاده شد و یا تماس گرفته شد که تسلیت می‌گوییم. سر هیچکدام یک از اتفاقات گذشته چنین چیزی را ندیده بودم و همین نشان دهنده این بود که این ماجرا کمی بیش‌تر از یک اتفاق تلخ بود.

این اتفاق نباید به همین جا ختم شود، این فرصت است از برای دوباره بازسازی کردن روابط. برای به یاد آوردن همه خوبی‌هایی که میان این دو ملت وجود دارد و به دست فراموشی سپرده شده است، کاری از دست سیاست‌مدان بر نمی‌آید که آن‌ها مرد سیاست هستند و به دنبال سیاست و این چیزها را نه حالی شان می‌شود و نه عقل‌شان می‌کشد، آن‌ها دلخوش به همین دو سه روزی بازی سیاست هستند و بس. اینجا جای خود مردم است که علیه فراموشی بلند شوند.

اتفاق اخیری که در دانشگاه کابل رخ داد، اتفاق تازه‌ای در افغانستان نبوده. سال‌های سال است که تن‌رنجور افغانستان پر است از این زخم‌ها. سال‌های سال است که جاهلان و قدرت‌مداران عالم هر کدام به بهانه‌ای تیغ به دست این گوشت قربانی را می‌درند. و از بد روزگار آن کسانی هم صاحبت مکنّت قدرت در افغانستان هستند هم بدرد لای جرز دیوار هم نمی‌خورند. آخرینش هم همین پروسه صلح!

سال‌هاست که مردمان خسته سرزمین افغانستان بار سفر برداشته‌اند و درب خانه همسایه را زده‌اند و از زیر سقف خانه همسایه ستاره‌های بخت خویش را دنبال می‌کنند. سال‌هاست کنار هم زندگی می‌کنند و از نان و نمک یکدیگر می‌خورند، و با هم سر یک سفره می‌نشینند و از یک سفره قوت می‌یابند. هر چند ناملایماتی بوده و ناخوبی‌های فراوان وجود داشته است که گاهی درد مهاجرت را تلخ می‌کرد. و همین شده بود که یک فراموشی رخ داده بود و یک نسیان عجیبی پدید آمده بود، غفلت از همه چیز، از مهاجرین، از افغانستان. از اینکه هر روز اعداد ده تا بیست تا، چهل تا با عنوان کشته یاد می‌شدند، خب خبر بعدی. اما وسط این اتفاق سخت تلخ تکراری در کابل، جمله «جان پدر کجاستی؟» یک تلنگر جدی و مهم بود. یک اتفاق مهم‌تری بود که وسط این اتفاق تلخ، افتاد. تلنگر از این بابت که یادمان باشد ما نان و نمک هم را خورده‌ایم. و زیر یک سقف زندگی می‌کنیم. یادمان باشد که کمی پیش‌تر حتی این خط هم میان ما نبوده است و همسایه دیوار به دیوار هستیم. یادمان باشد که ما اصلاً زبان‌مان یکی است و با یک

# جهان و پروسی



پیش‌خبر از این بود که حتی بودجه کافی تعلق نگرفته است، این روزها هم شاهد خبر این هستیم که دختر رئیس‌جمهورمان به بهانه بیماران کرونایی، مبلغ قابل توجهی را صرف دانشگاه شهید بهشتی کرده‌اند، صرفاً جهت اینکه خودشان عضو هیئت علمی این دانشگاه شده‌اند.

بیا بیا با هم کمی عملکرد کشور چین را بررسی کنیم. در این بین کشور چین در نظر اکثر ما به چشم گسترش دهنده این ویروس می‌باشد، اما بعضی اخبارها حاکی از آن است که اولین فرد کرونایی در فرانسه وجود داشته به هر حال مردم چین مدعی داشتن امن‌ترین کشور در جهان هستند و شنیده شده که حتی بدون ماسک هم تردد دارند و یا جشن‌هایی نظیر هالووین در آن کشور برگزار شده.

اما چین چه کرد؟

تلاش و رعایت مردم چینی که تا ۵۰ سال گذشته از گشنگی می‌مردند اما حال اقتصاد برتر جهانند، ستودنی است اما به نظر می‌رسد که ممکن است این ویروس کار چین باشد. بالاخره در سیاست برای ابرقدرت شدن حتی گاهی با جان آدمها نیز بازی می‌شود. اما در این بین باید به تمام کمک‌های همدلانه،

نظیر اهدا غذا و مواد غذایی و یا حتی ماسک و مواد ضد عفونی، نیز توجه کرد تا این شیرینی‌ها بخشی از تلخی‌های کرونا را بکاهد.

هر چند شرکت فایزر آمریکا واکسنی با ایمنی ۹۰٪ کشف کرده است. اما باید به این نکته توجه کرد تا رسیدن این واکسن به ایران یا حتی ساخت واکسن توسط متخصصین خودمان، باید به تمام نکات بهداشتی توجه و عمل کرد.

یادمان باشد که ۳۰ نفر در ابتدا در چین مبتلا به این ویروس شدند که تحت کنترل بودند اما نفر ۳۱م که ناقل بود با تردد در اماکن عمومی ویروس را در جهان پخش کرد، سعی کنیم نفر ۳۱م چین نباشیم.

این روزها، جهان درگیر ویروس کوچک اما کشنده به نام کرونا شده است؛ Covid-19 یا همان کرونا تقریباً اوایل اسفندماه تمام جهان را کم‌کم درگیر خود کرد.

در پی ورود این ویروس منحوس اقتصاد کشورها تزلزل یافت، شاغلان زیادی بیکار شدند، هر ۳ دقیقه یک ایرانی جان خود را از دست می‌دهد، تمام بیمارستان‌ها به مراکز ارائه خدمات به بیماران کرونایی تبدیل شدند، تخت‌ها تکمیل‌اند و...

بیا بیا نقش مردم و دولت را در مبارزه با اپیدمی کرونا با هم بررسی کنیم. کادر درمان چندماهه‌ای است که در حالت آماده باش هستند و از تمام مسئولین و مردم خواسته‌اند که فاصله اجتماعی حدود ۵،۱ متر را رعایت و از زدن ماسک غافل نشوند.

خدا روشکر، آمارها حاکی از آن است که بخش عظیمی از مردم این نکات به ظاهر ساده اما مهم را رعایت می‌کنند اما آن دسته از مردم که توجه چندانی به این نکات نمی‌کنند شاید هنوز باور نکردند که کرونا جدی است و زن و مرد و پیر و جوان و خردسال نمی‌شناسد.

در این بین بازار سودجویان نیز توسط نشر اخباری چون پیدایش واکسن کرونا، رونق گرفته است. خوب است توجه کنیم کرونا ویروس است که دائم در حال جهش است و تاکنون واکسنی با ایمنی ۱۰۰٪ برای آن کشف نشده است.

همچنین کرونا در موج سوم خود به شدت خطرناک‌تر از قبل است چون حتی آنتی‌بادی آن نیز بعد از مبتلا و درمان کاهش یافته است.

اما اگر وارد نقش دولت شویم، باید ابتدا از زحمات دکتر نمکی وزیر بهداشت تشکر کنیم و شرمندگی ایشان باشیم که هنوز به طور کامل از صحبت‌های ایشان پیروی نمی‌کنیم. دولت در این بین کمی تقصیر کار است، برای مثال بازگشایی مدارس کارمچین صحیح و درستی نبود، زیرا بعد از بازگشایی مدارس، روزانه بخش قابل توجهی از معلمان و دانش‌آموزان درگیر ویروس کرونا شدند. حمایت‌های صحیح و درستی از سخنان دکتر نمکی نمی‌شود و متأسفانه چند ماه





# آمریکا زدگی

## بررسی انحطاط فرهنگی - اجتماعی جامعه ایران در تقابل با آمریکا

بتوان این گروه را اصلی‌ترین مقصر در پیدایش وضع موجود دانست. این سه گروه در عین همه تفاوت‌های‌شان، شاخصه‌ی مشترکی دارند و آن هم «ضدیت با گفت‌وگو» است. در واقع، هر کدام از این گروه‌ها با برجسب‌زنی‌های مختلف در پی فرار از رویارویی با عقیده مخالف است.

حال اگر بخواهیم به مهم‌ترین آفت آمریکازدگی در جامعه اشاره کنیم، قطعاً باید بگوییم تغییر سبک زندگی. آمریکازدگی از صدر تا ذیل جامعه و از کف جامعه تا نهادهای حاکمیتی را فراگرفته تا جایی که نهایت هنر تفکر حاکم بر رسانه ملی، می‌شود تولید شوهای تقلیدی. غافل از اینکه ترویج این مدل شوها به سبک غربی، دوگانه رستگاری فردی - رستگاری جمعی را به سمتی اشتباه می‌کشاند و با تمرکز بر رستگاری فردی، منافع جمعی را در خدمت منافع فردی نشان می‌دهد. در چنین شرایطی است که مذهبی‌های آیفون‌به‌دستی پدید می‌آیند که صبح تا شب در حال بلغور کردن تئوری‌های روانشناسی موفقیت غربی هستند و دنبال آیات و روایاتی می‌گردند که این تئوری‌ها را تأیید کنند!

در کنار این‌ها، مسئله مهم «مصرف‌گرایی» خودنمایی می‌کند که فرهنگ، اقتصاد و سیاست ما را توأمان درگیر کرده‌است. ما درست شبیه یک جامعه کاپیتالیستی در حال مصرف بی‌رویه و بی‌هدف محصولات اقتصادی و فرهنگی هستیم و بی‌آنکه علیه مناسبات غلط بازار اقدام عملی انجام دهیم، برده‌وار به خواسته‌های ساختار سرمایه‌داری تن می‌دهیم. همین انفعال سبب می‌شود تا در حوزه سیاست هم اندیشه‌ی ما توسط الیگارشی نیمه‌پنهان حاکم مصرف شود و ما بدون انگیزه‌ای برای ایجاد تحول در خدمت وضع موجود درآییم.

به این‌ها اضافه کنید معضلاتی مثل آفازده‌های متمول خارج‌نشین، سلبریتی‌های غرب‌پرست کم‌سواد، اساتید دانشگاه ذوب‌شده در تفکرات سکولار و اومانستی، جوانان کتاب‌نخوان عاشق فیلم‌های هالیوودی و رفتارهای نیهیلیستی و ... را که همه و همه هیزم به دست در حال آتش زدن به یک ایده تمدنی هستند.

چه باید کرد؟

در وهله‌ی اول باید قبول کنیم که ما به سرعت در حال آمریکا شدنیم! و درک کنیم که امروز خطر آمریکای درون از خطر آمریکای بیرون به مراتب بیشتر است؛ به قول «رضا امیرخانی» در رمان «بیوتن»:

«شیطان بزرگ وقتی می‌گویی، یعنی سلطه‌ی میل‌های شخصی؛ یعنی مکانیزمی که یادمان بدهد دنبال میل‌های شخصی باشیم... مرگ بر آمریکا یعنی مرگ بر این مکانیزم... آمریکا مصداق نیست؛ مفهوم است... وقتی می‌گویی مرگ بر آمریکا ستون‌های ادارات تهران هم شروع می‌کنند به لرزیدن!»

در واقع باید بپذیریم که نظم کنونی در داخل به علت کاستی‌هایش می‌تواند به راحتی توسط امیال نظام سلطه مصرف شود. اصولاً ما به هر مقدار که از معیارهای حکومت قسط فاصله بگیریم، به همان مقدار در خدمت امپریالیسم جهانی درآمده‌ایم و این آغازی است بر پایان ایده تمدنی جمهوری اسلامی. اما راه چاره چیست؟

بدون شک، راه‌حل مشکل در یک کلمه، «قوی شدن» است. مسئله‌ای که رهبر انقلاب نیز بر آن تأکید فراوان دارد و بیانیه گام دوم انقلاب را هم به عنوان نقشه‌ی همین راه ترسیم کرده‌است. اما واقعیت این است که ما در این سال‌ها، به اندازه بیانیه‌های‌مان، اقدامیه نداشته‌ایم! شاید تنها حوزه‌ای که این تناسب را به نحو قابل‌قبولی برقرار کرده، حوزه دفاعی و نظامی کشور است، حال آنکه اگر به دنبال پیشبرد پروژه تمدنی ایران اسلامی هستیم، می‌بایست با حذف الیگارشی نیمه‌پنهان و ایجاد اصلاحات ساختاری، زمینه‌ی توسعه متوازن و شکل‌گیری حکومت قسط را فراهم آوریم و با برقراری تناسب میان رفتارهای هیجان‌مدارانه و مسئله‌مدارانه، تقابل با آمریکا را در همه حوزه‌ها عملیاتی کنیم.

از جمله کارهای حیاتی دیگری که باید مدنظر قرار گیرد، مسئله ترویج گفت‌وگو و تضارب آراء در جامعه است که اگر به نحو صحیح اتفاق بیفتد زمینه‌ساز ایجاد تحولات اساسی در جهت خروج از انحطاط فرهنگی کنونی و قوی شدن بنیان‌های فکری جامعه خواهد شد.

شاید بتوان گفت جان کلام این متن را «وحید یامین‌پور» در رمان «ارتداد» اینگونه نوشته‌است:

«غرق شدن در مبارزه به تدریج شکل و شمایل مبارز را عوض می‌کند. گاه باید به خود بیاید و مبدأ و مقصد را مرور کند تا شبیه دشمنش نشده‌باشد.»

«روشنفکران ما از بعد از شهریور ۱۳۲۰، روزبه‌روز در این اندیشه راسخ‌تر می‌شوند که ایرانی خود هرگز به صلاح وضع خویشتن قادر نیست و باید، مثل مهره‌ی شطرنجی منتظر بماند تا دست بازیگری از بازیگران، بر رقع‌ی شطرنج جهانی و منطقه‌ای دربارش تصمیم بگیرد... این اندیشه مثل موربانه حیثیت تاریخی ما را از درون تباه کرده است؛ ولی اقرار نکردن به وجود این بیماری روانی اجتماعی، مسلماً به بهبود آن نخواهد انجامید. تمام قضایا از همین جا شروع می‌شود.» (شفیعی کدکنی، با چراغ و آینه)

در دهه ۴۰ و ۵۰ شمسی، جنبش اسلام‌گرایان به رهبری نخبگانی همچون شهید مطهری، امام خمینی، دکتر شریعتی، آیت‌الله خامنه‌ای و... شکل گرفت که با تکیه بر آموزه‌های تشیع در پی بازسازی عاملیت از دست‌رفته‌ی جامعه‌ی ایران از طریق نفی استبداد داخلی و استعمار خارجی بود و در نهایت با پشتوانه‌ی مردمی، موفق به رقم زدن انقلاب اسلامی شد.

مسئله‌ی استکبارستیزی و نفی سلطه از دال‌های مرکزی گفتمان اسلام‌گرایان بود و با دشمنی‌های آشکار آمریکایی‌ها در اوایل انقلاب، این مسئله پررنگ‌تر هم شد. اما واقعه‌ی تسخیر سفارت آمریکا به دست دانشجویان موسوم به پیرو خط امام، سبب شد تا در دعوی مهم تمدنی میان ایران و امپریالیسم جهانی که آمریکا آن را نمایندگی می‌کرد، هیجانات و احساسات غالب شود. با گذشت زمان، دو اتفاق اساسی در حال رخ دادن بود؛ اول اینکه با توجه به کاهش نفوذ اسلام‌گرایان اصیل به دلیل شهادت یا فوت بسیاری از آنها، مبانی فکری آنان نیز در حال کمرنگ شدن بود و به علت وجود ضعف‌های الهیاتی و همچنین فضای جنگ‌زده در جامعه، مسئله استکبارستیزی نیز در حد شعارهای هیجان‌محور تقلیل یافته‌بود. دوم اینکه مناسبات سرمایه‌داری در جامعه در حال شکل‌گیری بود به گونه‌ای که زمینه ایجاد یک نظام طبقاتی را فراهم می‌کرد. در این بین امام خمینی با تأکید بر مفهومی تحت عنوان «اسلام آمریکایی» سعی در آگاه‌سازی جامعه نسبت به این پدیده خطرناک داشت.

با امتداد این دو اتفاق در طی سال‌ها، جامعه امروز ما در تقابل با آمریکا دچار یک انحطاط فرهنگی-اجتماعی شده‌است؛ از یک سو از سمت حاکمیت دعوت به سر دادن شعار علیه آمریکا می‌شود اما از سوی دیگر به صورت زیرپوستی و با هدایت الیگارشی نیمه‌پنهان، در حال ایجاد برساختی از آمریکا در داخل است.

اگر بخواهیم تقسیم‌بندی دقیق‌تری داشته‌باشیم، در جامعه ما طیفی از آدم‌ها وجود دارند که دچار آمریکازدگی شده‌اند و کنش‌های‌شان خواه ناخواه باعث تضعیف آرمان‌های تمدنی ایران اسلامی است. در یک سوی این طیف، الیگارشی شکل‌گرفته در سایه‌ی مذهب قرار دارد که از تمکن اقتصادی و رانت سیاسی برخوردار است و در سوی دیگر، معاندان هدفمندی که کمر به تضعیف آرمان‌های انقلاب بسته‌اند. این دو گروه به ظاهر تفاوت‌هایی با هم دارند اما همانطور که گفتیم باطن عمل‌شان در نهایت، یک رخداد را سامان می‌دهد و آن هم نابودی آرمان‌های تمدنی انقلاب اسلامی ایران است.

از دو سر طیف که بگذریم، ما در جامعه با سه گروه دیگر از دل این طیف مواجهیم که نادانسته در حال خدمت به وضع موجود و مانع‌تراشی در مسیر ایجاد تحولات بنیادین در جامعه هستند:

۱- بازی‌خوردگان رسانه‌های خارجی معاند که ناخودآگاه خود را تسلیم اراجیف آنها کرده‌اند و با عدم درک ابعاد این دعوی مهم تمدنی، به وادادگی محض رسیده و در فرهنگ سکولاریستی و مخدر غرب ذوب شده‌اند. دشمنی بدون منطق و استدلال با هر نوع تفکر مذهبی، ویژگی اصلی این گروه است.

۲- متعصبین کوتاه‌فکر، هیجان‌زده و اهل شعار که بدون داشتن آگاهی کافی نسبت به مفاهیم الهیاتی و تمدنی، بی‌آنکه بفهمند، در حال خدمت به الیگارشی نیمه‌پنهان هستند. تعصبات مذهبی یا سیاسی این گروه به حدی دگم است که معمولاً هیچ نظر متفاوتی را به رسمیت نمی‌شناسند. نمونه‌ی بارز این گروه، آن دسته از مذهبی‌هایی هستند که هیچ درکی از اسلام سیاسی ندارند. البته نمونه‌های این گروه، به شکلی دیگر در دل جریان‌های به ظاهر انقلابی نیز وجود دارند.

۳- بخشی از متفکرین به اصطلاح حزب‌اللهی که خود را داعیه‌دار انقلاب می‌دانند اما با نظریه‌پردازی‌های‌شان به صورت غیرمستقیم در حال تئوریزه کردن مبانی جوامع لیبرال سرمایه‌داری در کانتکست اسلامی هستند. این گروه، خواسته یا ناخواسته، با تقلیل جایگاه عقل، اسلام را تبدیل به ابزاری برای فهم سوژه‌های غربی کرده و به تئوری‌های غربی عاملیت بخشیده‌اند. شاید



# آزادی بیان



و عملی است؛ راستی مگر به زور هم می‌شود دل‌ها را تسلیم کرد؟! هنوز فقیهان از میان احادیثی که محل اختلاف است ارتداد بیرون می‌کشند و برای نجات خدا و پیامبرش از طعنه‌ها و توهین‌ها این و آن را مهدورالدم می‌خوانند اما آیا غلط است یا درست است؟ اگر غلط باشد تقصیر کیست؟ جواب دادن این‌ها وظیفه ماست و اگر دست و قلمی باقی باشد برای‌تان خواهیم گفت. شاید فقط امضای این فقیه و آن قاضی نیست که وطن حیات انسان‌ها را به جرم خواندن و گفتن و نوشتن می‌برد بلکه دست‌هایی است که خنجرهای تیز کرده بی‌فکری و ندانم‌کاری را برای انجام تکلیف شرعی از نفرت و خشم سیراب می‌کنند. دیروز با خنجر آهنی، امروز با سم تخریب، تحریف و کامنت‌های آتشین تکلیف شرعی ندانسته‌مان را عملی می‌کنیم. اگر حتی هزار مکلف خودشان به دنبال تکلیف‌شان بروند و احیاناً به حکم افلا تعقلون و افلا تتفكرون در زمره اولوالالباب دربیایند، یک‌صد فقیه درباری و زاهد ظاهرپرست هم نمی‌توانند آزادی را پوست از هم باز کنند و هر تکه‌اش را به بشارت اسارت برای برادرانش بفرستند، چه برسد به ده‌تا. شاید این‌ها مشکل

همه‌چیز از نسیمی شروع شد که بوی تلخ و تند پایان‌های خون‌آلود را دوباره در فضای تنفس خاطراتم پیچاند، نسیمی که قطعات جسم پوست-کنده‌اش را به شکل مساوی برای دو برادرش فرستادند تا به قول معروف عدالت در توزیع پاره‌های تن رعایت شود، همان نسیمی که با اشعارش عطر مدح رسول و ذکر خدا را میان ترک و عرب و فارس می‌دواند، جرمش هم گویا همان اشعارش! سیدعلی عمادالدین نسیمی را می‌گوییم.

وقتی بهانه‌ای پیش آمد و با این شاعر بزرگ ایرانی و الآن آذربایجانی(!) آشنا شدم، سرنوشت غم‌انگیز و حیرت‌آورش دوباره این سؤال بزرگ را از من پرسید که چرا؟ تا کی؟ گیرم که این‌ها بر علیه امنیت مردم به خیابان ریختند و همه مزدور دشمن بودند و فتنه‌گر، کسروی و رفیق تقی و امثالهم که حتی اسم‌شان را نمی‌برم هم دشمن اسلام و مسلمین و اهانت‌کنندگان به پیامبر عظیم‌الشأن اسلام بودند اما دیگر چرا خودی‌ها را زدیم؟! چرا شهاب‌الدین سهروردی که شهابی در آسمان فلسفه بود را سر زدند؟ تازه اگر در پوست الاغ نسوزانده باشند یا از گرسنگی کشیدن نمرده باشد. چرا عین القضات همدانی که چشم بیدار خدا بود را شبانه به سردر مدرسه دار زدند؟ تازه اگر شمع‌آجینش نکرده باشند و از جسم سوخته‌اش در بوریا خاکستری محض دل‌خوشی اهل‌بیتش مانده باشد. نه دادگاهی و نه دفاعی، تنها زر و زور و تزویر حلق تفکر را آن‌قدر فشار دادند تا کبودی‌اش بر تارک اسلام بماند، لابد با خودتان می‌گویید چرا اسلام؟ این هم جواب دارد، کافی است بدانید چه کسی طناب دار به گردن این‌همه منصور حلاج انداخت، آن‌ها کوس اناالحق زدند و اسرار هویدا کردند، این‌هایی هم که در لباس پیغمبر خود را حافظ خدا و دینش می‌دانستند زبان از حلقوم‌شان بیرون کشیدند اما قسم به آیه سکوت که حتی در مقام خون هم این قرآن‌های پاره‌پاره به آزادی انسان و زیبایی فکرش شهادت می‌دهند.

هنوز آن پرسش اصلی باقی‌ست و من در فکر این که چه کسی پاسخ‌گوی ذهن‌های شکوفا و جسم‌های شکفته و عمرهای عزیز از دست‌رفته‌شان است و احتمالاً شما در این فکر که گذشته‌ها گذشته، دانستن ماجرای دهان‌های دوخته‌شده و تأسف خوردن فایده‌ای ندارد اما بگذارید از شما هم یک سؤال بپرسم تا کمی بیش‌تر راجع به صحت این ادعا فکر کنیم؛ آیا امروز دیگر دهانی را نمی‌دوزیم؟ آیا خود ما همه بر سر دار جهل آویخته نیستیم؟ باز هم خوش‌حال حلاج که یکی از خریداران دارش خمینی بود اما من و شما اگر بعد از سال‌ها اتفاقی بفهمیم یک مشت پنبه در گوش‌مان بوده چی؟ کسی خریدار مرده‌هایی که راه می‌روند نیست. حتی شاید در دلتان بپرسید چرا نمی‌روم سر اصل مطلب و عین آدمی‌زاد حرفم را نمی‌زنم؟ چون دقیقاً اصل مطلب همین است، همین که من با کلمات بازی می‌کنم تا شاید بتوانم ذره‌ذره این اشیاء ممنوعه را پنهانی از گیت سازمان‌های نظارتی که مراقب‌مان‌اند تا گم‌راه نشویم به گوش شما برسانم و از راه راست به درتان کنم!

تا این‌جا خلاصه این‌که کاری به امریکای خبیث، انگلیس جنایت‌کار، فرانسه فلان و روسیه بیسار ندارم، فعلاً حرف من درباره نهضت آزادی‌بخش اسلام است همان‌که پیامبرش برای برداشتن زنجیرها و سلاسل بی‌فکری و انقیاد از دوش اذهان تشنه تفکر آمده بود، دینی که در گوشه مسجد کوفه، براندازان به خلیفه‌اش اجازه خطبه خواندن نمی‌دادند و آیات کفر و ضلالت را برای او می‌خواندند. اسلام از ریشه سلم که نام خدایش سلام است و شرط تبعیت از آن تسلیم قلبی و زبانی

بگذارید از شما هم یک سؤال بپرسم تا کمی بیش‌تر راجع به صحت این ادعا فکر کنیم؛ آیا امروز دیگر دهانی را نمی‌دوزیم؟ آیا خود ما همه بر سر دار جهل آویخته نیستیم؟ باز هم خوش به حال حلاج که یکی از خریداران دارش خمینی بود اما من و شما اگر بعد از سال‌ها اتفاقی بفهمیم یک مشت پنبه در گوش‌مان بوده چی؟ کسی خریدار مرده‌هایی که راه می‌روند نیست.

دین و آخوند و خدای خون‌ریز و هول‌ناک نیست بلکه ما هستیم و ما بودیم که سر به زیر برف کردیم و گفتیم همه‌اش تقصیر آخوندهاست در حالی که همه‌ی این‌هایی که تا الآن گفتم خودشان مجتهد و محدث و شیخ بودند. حواس‌تان باشد قرار نیست با حرف‌های چرب و شیرین حقوق بشری به شکل نامحسوس خودسانسوری کنیم و حرف خودمان را به اسم آزادی بیان به کرسی بنشانیم بلکه شاید بتوانیم من و شما خواننده این دفعه ظرافت و دقت را برای کشف حقیقت و نه سانسور آن

به کار بگیریم. حقیقت هم که معلوم است در دست من نیست، این را همین اول بگویم، حقیقت در سینه علی بود که تنها چاه گوش شنیدن آن را داشت و امروز چشمه‌ای از فرق شکافته علی تا شهادت نوفکران دهان‌دوخته جاری‌ست که آن(حقیقت) را آبیاری می‌کند. حقیقت برای من نزدیک‌شدن به همان چشمه آزادی و آزادگی است که حر در آن نامیده شد، مطمئن باشید به شما نمی‌گویم که می‌خواهم حقیقت را به شما بگویم فقط می‌خواهم برای اطمینان از این‌که در سرمای تعصب و حماقت منجمد نمی‌شوم دست‌وپایی بزنم. بسم‌الله...





# نگاهی انتقادی به یک تاز موسیقی کلاسیک ایرانی

حسام حجت

دانشجوی پزشکی دانشگاه بنجورد، ۹۸



همواره افرادی که به تاثیرگذاری در عرصه‌هایی نائل می‌آیند، رسالتی را عهده‌دار می‌شوند خطیر، که اندک لغزشی از آنها می‌تواند مصائب بسیار را در پی داشته‌باشد. در این نوشته، قصد دارم به چند مورد از نقدهایی که به محمدرضا شجریان وارد می‌شود، بپردازم. البته قصد ندارم در این نوشته به جنبه‌های فرهنگی-اجتماعی آثارشان و تاثیرش بر این جنبه‌ها بپردازم؛ چرا که بحثی بسیار مبسوط و طولانیست و در خور این گفتار نمی‌باشد. همچنین بررسی تخصصی مباحث تکنیکال آوازی و نقدهای موسیقایی، از حوصله‌ی این بحث خارج است و فرصتی دیگر را می‌طلبد.

ابتدا به ساکن، وظیفه خود می‌دانم که از تاثیر شگرف استاد محمدرضا شجریان و فرزند خلف ایشان همایون، در راستای تعالی موسیقی و ادبیات ایران یاد کنم که ای کاش فرصتی مهیا میشد که به تفصیل اشاراتی به آن داشته‌باشم. در نهایت، گفتمان پیش رو، در هفت عنوان طبقه بندی شده است که البته در برخی موارد، اشارات کوتاه و پراکنده‌گویی ممکن است موجب سو برداشت‌هایی شود که پیشاپیش پوزش می‌خواهم.

## ۱. آرامگاه فردوسی و مسئله آرامگاه شجریان:

پیش از این نیز هنگامی که بیکر نازنین استاد شعر نو ایران «مهدی اخوان ثالث» در جوار مقبره فردوسی بزرگ مدفون شد، بحث‌های متعددی مطرح گردید. تاکید موکد (به گفته برخی استاد شجریان و به گفته برخی خانواده ایشان) مبنی بر محل تدفین ایشان، موجب شد کالبد ایشان هم‌جوار فردوسی بزرگ، همبستر خاک گردد.

شخصیت هنری بزرگ و تاثیر شگرف استاد شجریان در موسیقی ایران بر کسی پوشیده نیست اما سنخیت هنر ایشان و هنر فردوسی چه بود، در حالیکه هرگز آنچنان که باید به اشعار وی نپرداختند؟

این حرکت (تدفین استاد شجریان در حریم آرامگاه فردوسی) می‌تواند موجب ضربه‌های مهلک بر هویت وجودی بنای آرامگاه فردوسی و شخصیت وی و همچنین کار سترگ او (شاهنامه) باشد.

در این مورد، چرا به سادگی تمام موارد قانونی میراث فرهنگی زیر پا گذاشته می‌شود؟ در این خصوص بزرگانی نظیر استاد میرجلال‌الدین کزازی، هوشنگ جاوید و... نیز ابراز نظر کرده‌اند که خود نشان دهنده اهمیت موضوع است.

گفته می‌شود این دفن عجولانه و لوجوانه، با اصرارهای فراوان از جانب گروهی خاص رخ داده و طبق گفته آوا مشکاتیان این خاکسپاری، حتی وصیت استاد نبوده‌است. برخی گمان می‌کنند این عمل، از جانب فردوسی ستیزان و ایران‌هراسانی بوده‌است که در سکوتی معنادار، مخالفی با تدفین خسرو آواز حتی در جوار حرم امام رضا نداشته‌اند؛ در حالیکه مجوز اجرای یک کنسرت هم در مشهد صادر نمی‌شود.

## ۲. تقلید:

برنامه‌هایی نظیر گل‌ها، گل‌های رنگارنگ و... در رادیو و تلویزیون، سالیان متمادی محل تبلور هنر اصیل موسیقی و ادبیات ایران بود. از جمله مواردی که تجلی آن در یک آرتیست، موجب مانایی و بقاء وی میشود، تمیز مفهوم الگوگیری از پیشینیان و تقلید است. از جمله بزرگانی که در نسل‌های پیشین موسیقی اصیل (کلاسیک) ایرانی و در حوزه آواز فعالیت داشته‌اند می‌توان به استاد بنان، گلپا، جمال وفا، شهیدی و قوامی اشاره کرد.

در ابتدای ورود عجیب و به ناگهان استاد محمدرضا شجریان (با عنوان سیاوش بیدگانی) در برنامه گل‌ها تعجب بسیاری از اهالی موسیقی برانگیخته شد، آنگونه که حتی استاد محمدرضا لطفی می‌گویند: «در آن زمان نمی‌توانستیم تشخیص دهیم صدا، صدای بنان است یا شجریان».

## ۳. تغییر و استفاده بی‌اجازه از آثار سایرین و چه بسا سرقت هنری:

چند مورد از نمونه‌های این پدیده را می‌توان در قطعاتی نظیر یاد ایام، تصنیف یعنی چه آلبوم دل مجنون، قطعاتی از استاد پرویز یاحقی و ایرج و... مشاهده کرد.

از موارد آشناتر برای عموم، می‌توان به شعر مرغ

سحر اشاره کرد که محمدتقی بهار

در التهاب پساقاجار،

سرود و

نغمه مرتضی نی داوود و آواز بانو ملوک ضرابی آن را ماندگار کرد. فارغ از اینکه در حال حاضر باوری شکل گرفته‌است (برای این قطعه و چندین نمونه دیگر) مبنی بر اینکه اجرای اصلی این قطعه را به استاد شجریان نسبت می‌دهند که البته به دلیل فقدان قوانین محکم کپی رایت، پیگیری قضایی این دعاوی در ایران، بی نتیجه است. ایشان به دلیل برخی مسائل و احتیاط‌ها حتی بند دوم این سروده وطنی محمدتقی بهار را هرگز اجرا نکرده‌اند. (۱)

## ۴. بد اخلاقی‌ها:

قصد ندارم موشکافانه اعمال انسان جایز الخطا را با کلام اما بدخلقی‌ها و لجاجت‌ها و توهین‌های استاد شجریان، توسط بسیاری از اطرافیان ایشان (همنوازان و همکاران) نقل شده‌است.

متهم کردن بزرگانی نظیر گلپا، بنان، شهیدی، قوامی، گلپه ایرج و بسیاری دیگر از هنرمندانی که به گفته برخی‌ها به لطف استاد شجریان عزلت نشین شدند) به کم کاری و بدکاری، شاید دور از روحیه پاک هنر باشد.

نمونه‌های دیگری نیز از تکبر و برخورد بد ایشان نیز نقل شده‌است که نیازی به واکاوی آنها نیست.

## ۵. علایق عجیب:

روحیه استاد شجریان که علاقه خاصی به شکار داشته‌اند نیز موجب تحیر بسیار است که چطور شخصی با روحیه لطیف هنری خود، حاضر میشود جان موجودی زبان بسته و بی دفاع را بگیرد و دست به شکار بزند.

## ۶. تشکیل مافیای موسیقی:

باز کردن این مقوله برای من بسیار هولناک است چرا که بی شک مورد آماج حملات بسیاری از دوستان هنردوست و هنرور واقع خواهد شد.

استاد شجریان بیش از سی سال، در دوران پس از انقلاب، بیکه تاز موسیقی ایران بود و همه امکانات موسیقی کشور را در اختیار داشت و به گفته نزدیکان ایشان، کارکنان بخش موسیقی وزارت ارشاد در بست در اختیار ایشان بودند و گوش به اوامر ایشان داشتند و در دورانی که گرفتن مجوز برای انتشار یک قطعه، عملی تقریباً ناممکن بود ایشان سالی ۲ یا ۳ آلبوم منتشر می‌کردند و در همان دوران، کنسرت‌های پی در پی برگزار می‌کردند.

برخی می‌گویند به برکت دیکتاتوری ایشان و افرادی نظیر هوشنگ ابتهاج (و نمونه‌های دیگر)، تمام هنرمندان، آوازخوانان و شعرای درجه یک موسیقی فاخر گل‌ها و رادیو، خانه نشین و ممنوع‌الکار شده و حتی مدتی در زندان و بازداشت به سربردند در همان هنگامی که ایشان برای خود اعتبار مردمی و غیرمردمی جمع می‌کردند.

## ۷. آواز محض:

اهل فن، نقدهایی را به ایشان وارد می‌دانند که به چندی از آنان به صورت خلاصه و تیتروار می‌پردازم؛ هر چند که پرداختن به هر کدام از آنها و بررسی صحت و سقمشان نیازمند فرصتی دیگر است (البته در این بحث اختلاف نظر‌ها زیاد است، پیشاپیش پذیرای انتقادات شما از این متن هستم):

(الف) لحن و شیوه آواز خوانی، تقلیدی از دیگر سبک‌های آوازی است.

(ب) اجرای کنسرت‌های پی در پی در حالتی که از آمادگی مناسبی برخوردار نبوده‌اند و یا به علت کهولت سن، کیفیت پایینی از اجرا به نمایش گذاشته شده‌است.

(پ) تغییر در اجرای برخی گام‌ها و گوشه‌های اصیل ایرانی.

(ت) اجرای برخی قطعات و اشعار سخیف و کوچ‌بازاری که در خور جایگاه والا و متعالی موسیقی ایرانی نیست.

(ث) سوء استفاده از آثار دیگران و انتساب نام خود بر آنها که پیشتر به آن اشاره شد (قطعاتی نظیر یاد ایام، یعنی چه، مرغ سحر، گنج قارون و...)

در پایان اشاره به چند نکته را ضروری میدانم:

مورس لورو در کتاب موسیقی مدرن اشاره می‌کند که ایمان به هنرمند، ورطه تاریک انحطاط هنر است، چرا که توان قضاوت معقول و مستدل را سلب می‌کند.

گمان دارم هرگاه به این درک برسیم که اساطیر قداست ندارند و خوب و بد در واحد، گنجاندنی هستند و نقد بر هر کسی رواست، بستر برای پیشرفت و تعالی هموار خواهد شد؛

چه در حوزه‌های هنری، ادبی و فرهنگی و چه در عرصه علم، دانش و سیاست.



# آینده کجاست؟!

فاطمه دوستی

کارشناسی مدیریت صنعتی، ۹۷



در همه‌ی جوامع بشری جوانان ستون‌های اصلی آینده را تشکیل می‌دهند. جوانانی که با گذر زمان و ورود به دنیای بزرگسالی نقش‌های مختلفی در جامعه را برعهده می‌گیرند. در طی این فرآیند هر کدام به سمت توانایی‌ها و استعداد‌های خاص خود می‌روند و با برنامه‌ریزی برای آینده خود را در جایگاهی که می‌خواهند به آن برسند تصور می‌کنند. این دیدگاه آینده‌بینی را شاید اگر دو دهه پیش از جوانان می‌پرسیدند بدون نگرانی برنامه‌های خود را بیان می‌کردند و بخش بزرگی از جوانان آن زمان به آینده کشور و آمدن روزهای بهتر امیدوار بودند. اما اگر در جامعه‌ی امروز ایران از جوانان بپرسید برای آینده‌ی خود چه برنامه‌ای دارند در ذهن خود اول این شرط را بگذارند که اگر روزهای خوب آمد...

این ناامیدی جوانان به آینده موضوعی چالشی در جامعه‌ی ما به شمار می‌آید. جوانانی که باید با تحرک و انرژی برای روزهای آینده آماده شوند بخشی از آن‌ها دچار بی‌تحرکی ذهنی شده‌اند؛ چون امید می‌دهند به آینده ندارند. انگار داشتن آینده خوب دارای فرمولی پنهانی است که هر کسی نمی‌تواند به آن دست یابد. در دوران شیوع ویروس کرونا این ناامیدی در جوانان بیشتر هم شده است. انگار شرط‌های زندگی خوب داشتن هی دارد بیشتر می‌شود. اگر کرونا تمام شود... اگر قیمت دلار پایین بیاید... اگر حقوقم افزایش پیدا کند... اگر قیمت کالاها کمتر شود... و یا حتی اگر بایدن رئیس جمهور آمریکا شود! این ناامیدی در جامعه ایران و جوانان انقدر زیاد شده‌است که در دوران انتخابات

آینده‌ی جوانان این کشور را باید جدی گرفت، مگر نه اینکه رهبر انقلاب امید خود را به دبستانی‌ها داشتند؟ اما حال حتی دبستانی‌های ما امیدی به آینده خود ندارند! باید برای انقلابی که جوانان آن دیگر امیدی برای آینده‌ی آن ندارند فکری کرد، فکری بزرگ تا بتواند امید روزهای خوش را به این جامعه و جوانان ما بدهد، پیشرفت آینده‌ی کشور در دستان جوانان امروز است اگر این جوانان به آینده‌ی ناامیدی نداشته باشند آیا می‌توان به پیشرفت این کشور امیدوار بود؟

این جامعه منتظر نشانه‌ای از درون خود کشور است تا نشان بدهد این روزها به پایان می‌رسند و روزهای خوب هم می‌آیند... و این کار جز از دست دولت‌مردان خود کشور ما از کس دیگری بر نمی‌آید. اعتمادی که از بین رفته است باید ترمیم شود. آینده‌ی روشن این کشور جز با اتحاد دولت و جامعه به دست نمی‌آید. و برای این کار فکری باید کرد...

## دنیای مجازی؛

## خاستگاه خلق آسیب‌های جدید

هانیه حسن‌زاده

کارشناسی علوم سیاسی، ۹۸



از زمانی که فضای مجازی حضور خود را در زندگی‌های ما پررنگ کرده‌است؛ به‌شيوه‌های گوناگون در هر زمانی مسائل و چالش‌های زیادی را در خود تجربه کرده و به‌تبع آنها زندگی‌های افراد هم با این مسائل و چالش‌ها برخورد داشته و آنها را در در خود لمس کرده‌اند. اگر بخواهیم ماهیت و ذات واقعی اتفاقات مطرح در فضای مجازی را بررسی کنیم، می‌بینیم بعضی از آنها تا چه حد از اساس و پایه با فرهنگ، باورها، ارزش‌ها و هنجارهای فردی و جمعی مطرح در چارچوب فکری و منطق جمعی ما شکاف محسوس دارند. طبیعتاً، نیروی محرک این اتفاقات مجازی که می‌توان آنها را آسیب نامید، کاربران و فعالانی هستند که متأسفانه استفاده‌ی درست و کارآمد از این فضا را نادیده گرفته‌اند و آسیب‌هایی را بر این فضا تحمیل کرده‌اند؛ که باعث ایجاد بی‌اعتمادی‌ها و بدبینی‌هایی در نگاه مردم سراسر جهان شده‌اند و چنین نتیجه‌ای برای اقدامات نادرست آن افراد اجتناب‌ناپذیر است. اینکه این افراد بنا به چه دلایلی، که بیشتر نشأت گرفته از مسائل درونی مربوط به خودشان است، دست به این کارها می‌زنند؛ برای جلوگیری از بروز و زاده شدن موارد این چنینی کافی و لازم نیست و صرف دانستن دلایل وقوع این آسیب‌ها، به رفع و حل‌شان کمک نکرده‌ایم. مهم‌تر از پیدا کردن ریشه‌های دخیل در ظهور این آسیب‌ها، فراهم کردن بستر و امکان وضع نظارت‌ها و قوانین نظارتی بر عملکرد کاربران است تا

همه‌ی افراد حاضر در این فضا مجموعه‌ای از محدودیت‌ها را هنگام حضور در فضای مجازی و استفاده از آن بر اعمال و رفتار خود در نظر داشته باشند و در مسیر آن محدودیت‌ها و قوانین، حضور خود را در این فضا مدیریت و رهبری کنند، چه کسانی که از بعد مثبت و مفید فضای مجازی استفاده می‌کنند و چه افرادی که استفاده مناسب و حضور موثر را فراموش کرده و به حاشیه رانده‌اند و تمرکز خود را بر پیگیری و پی‌ریزی برنامه‌هایی استوار کرده‌اند؛ که نه تنها به خودشان چیزی اضافه نمی‌کند و با ارزش‌ترین دارایی‌هایشان که وقت باشد را شهید می‌کنند؛ بلکه به دیگر کاربران هم چیزی اضافه نمی‌کند و حتی می‌تواند رو به رو شدن با چنین اتفاقاتی، تبعات ناخوشایندی در زندگی آنان داشته باشد؛ چه در ارتباط با خودشان و چه در ارتباط با دیگر انسانها. به طور حتم اگر چنین نظارت‌هایی به صورت دقیق و جدی اعمال شوند و محدود کننده‌ی بی‌قید و بندی‌های احتمالی توسط برخی از فعالان مجازی باشند، به مقدار قابل توجهی نگرانی‌هایی که برخی نسبت به حضور در این فضاهای مجازی را دارند به حداقل می‌رسانند و به همه‌ی استفاده‌کنندگان نوید این را می‌دهند که با خاطری‌امن در هر فضای مجازی که عام و همگانی باشد؛ حاضر شوند.





# و خدا حافظی همسری با نیای شیرین کودکی



## عوامل و پیامدهای کودک همسری در جامعه

**۶** مقدمه: اخیراً مطالبی در فضای مجازی منتشر شد که مورد استقبال دختران جوان و خانم‌های ایرانی قرار گرفت که عنوان این مطلب «یک دختر چهارده‌ساله‌ای پسندیدیم به نام شربت» است. خیلی از دختران جوان این مطلب را در قالب پست یا استوری در صفحه شخصی اینستاگرام یا در گروه‌های تلگرامی به اشتراک گذاشتند و عده‌ای زیادی این مطلب را لایک کردند و واکنش مثبت نشان دادند. البته افرادی هم بودند که این مطلب را بی‌معنی تلقی کردند و اعتقاد داشتند این موضوع در حال حاضر اهمیت ندارد یا در دنیای مدرن امروز پدیده کودک همسری اتفاق نمی‌افتد. متأسفانه آمار کودک همسری هر سال بیشتر از سال قبل است که بسیاری از جامعه‌شناسان ریشه این پدیده را از فقر دانسته‌اند. کودک همسری فقط در ایران نیست بلکه در همه کشورهای دنیا است که می‌توان گفت این پدیده بیشتر در کشورهای توسعه‌نیافته اتفاق می‌افتد. در این مطلب قصد داریم به عوامل و پیامدهای کودک همسری در جامعه بپردازیم.

### تعریف معنای دقیق کودک همسری

کودک همسری یا ازدواج کودکان یک ازدواج رسمی یا غیر رسمی است که در این ازدواج فرد پیش از رسیدن به سن ۱۸ سالگی وارد پیمان زناشویی و زندگی مشترک می‌شود. می‌توان به مثال ساده‌ای مانند ازدواج دختر ۹ ساله با مردی ۴۰ ساله یا بیش‌تر از ۴۰ سال اشاره کرد. این دختر بچه در دنیای شیرین کودکی خود به سر می‌برد که ناگهان وارد پیمان زناشویی می‌شود و از یک کودک به یک همسر و مادر تبدیل می‌شود و زیر بار مسئولیت فرزند و شوهر می‌رود در صورتی که سن چندان زیادی ندارد و در چهره‌اش ظرافت کودکانه پیدا است.

### دلایل پدیده کودک همسری در جامعه

تا به امروز مهم‌ترین عامل کودک همسری را فقر دانسته‌اند و دختران زیادی بوده‌اند که به دلیل نبود وضعیت مالی خوب در خانواده مجبور به چنین ازدواجی شده‌اند. یعنی در کنار فقر باید شرایط اقتصادی را هم در نظر گرفت که فقر و شرایط اقتصادی نامناسب دست به دست هم می‌دهند که چنین اتفاق فجیعی بیفتد. خانواده‌هایی که وضعیت مالی و اقتصادی مناسبی ندارند، این‌گونه ازدواج را به نان خور کمتر در خانواده تعبیر می‌کنند یعنی در خانواده هزینه خوراک، تحصیل و پوشاک با نبود یک نفر کمتر می‌شود. البته در بعضی از مواردی که مشاهده شده خانواده داماد بهای عروس را می‌پردازد در واقع خانواده دختر در شرایط سخت اقتصادی از دختر به عنوان منبع درآمد استفاده می‌کنند.

عوامل دیگری که می‌توان برای پدید آمدن کودک همسری گفت، علل اجتماعی و فرهنگی است که به سنت، رسم و عرف جامعه باز می‌گردد. در بعضی از جوامع سنتی زن به عنوان ناموس و شرف است بنابراین برای حفظ ناموس و شرف خانواده به ازدواج دختران در سنین پایین (کودکی) رضایت می‌دهند به خصوص در جوامعی که از امنیت خوبی برخوردار نیستند و از طریق ازدواج زودهنگام دختران جوان می‌خواهند از آن‌ها حفاظت کنند و از ایجاد فساد جلوگیری کنند. در بعضی از جوامع و فرهنگ‌ها کودک همسری به این دلیل اتفاق می‌افتد که بزرگان خانواده قصد دارند با ازدواج زودهنگام کودکان برای ایجاد پیوندهای تاکتیکی با افراد دیگر یا فرهنگ‌های دیگر یا حتی برای منافع خود استفاده کنند.

پدیده کودک همسری در بطن خود همراه با خشونت‌های جنسی، فیزیکی و احساسی است که از لحاظ جسمی، روحی، روانی، اجتماعی و حقوقی تأثیرات منفی زیادی بر روی زندگی دختران جوانی که قربانی این ازدواج زودهنگام شده‌اند دارد.

### تأثیرات جسمی و روانی کودک همسری

انسان‌ها از بدو تولد تا دوران بلوغ در رابطه با موضوع رابطه جنسی و باروری آمادگی جسمانی کافی را ندارند بنابراین برای دختر بچه ۹ ساله هم این موضوع غیرعقلانی است. در واقع باید بگوییم بدن انسان سال‌ها بعد از تولد قابلیت باروری پیدا می‌کند و این آمادگی در بدن و اندام کودکان مسلماً وجود ندارد. در این

وضعیت در هنگام بارداری و زایمان خطرات زیادی آن دختر بچه را تهدید می‌کند. یکی از هزاران عواقبی که بعد از زایمان برای این دختران قربانی در این ازدواج پیش می‌آید این است که در سنین کمتر از ۱۸ سال استخوان‌ها نیاز به تکامل و ایجاد ذخیره استخوانی دارند تا بعد از ۵۰ سالگی که برداشت کلسیم از استخوان‌ها آغاز می‌شود به مشکل برخوردند، در نتیجه هنگامی که بارداری در سنین پایین اتفاق بیفتد ذخیره استخوانی مادر به سمت جنین می‌رود. همچنین این مورد را هم باید در نظر بگیریم که اصلاً آن دختر بچه از نظر روحی و روانی آمادگی بارداری را ندارد یا بهتر بگوییم برای این موضوع بالغ نیست و بعد از زایمان ضربه‌های روحی و جسمی زیادی به مادر وارد می‌شود.

### تأثیرات اجتماعی کودک همسری

پدیده کودک همسری به همراه خود تأثیرات اجتماعی نامطلوب زیادی دارد که در هر بخش از زندگی این افراد می‌توان مشاهده کرد و نباید توقع داشت که قربانی‌های این ازدواج شهروندان خوبی برای جامعه باشند. از مهم‌ترین پیامدهای کودک همسری ثبت نشدن ازدواج و نداشتن اوراق هویتی است. این افراد هرگز مزه کودکی را نچشیده‌اند و در جامعه به دنبال حس انتقام‌جویی خود هستند و دوران کودکی خود را با تلخی‌ها و سختی‌های زیادی گذرانده‌اند. هر چند که ممکن است در کنار این دسته از افراد، عده دیگری باشند که از آرامش و رفاه نسبی برخوردار هستند اما باز هم توجیه خوبی برای عمر ازدواج این کودکان نیست زیرا این افراد در گذشته خود آموزش‌های لازم را دریافت نکرده‌اند و مدرسه را ترک کرده‌اند و توانایی لازم برای کسب درآمد و مدیریت زندگی خود را ندارند. از دیگر پیامدهای نامطلوب اجتماعی کودک همسری می‌توان به کودک‌بیوه، خشونت خانگی، همسر آزاری، تن‌فروشی، فرار از خانه، کارتن‌خوابی، محرومیت تحصیلی، فاصله سنی زیاد با همسر، خودسوزی، خودکشی و بازتولید چرخه فقر اشاره کرد.

### کودک همسری به معنای اجبار و تحمیل است

کودک همسری به عنوان یک عمل تحمیلی و اجباری است. شما یک دختر بچه‌ای که در دنیای شیرین کودکی به سر می‌برد تصور کنید که هیچ تصویری از ازدواج و تشکیل خانواده ندارد چون اصلاً به بلوغ نرسیده یا می‌توان گفت نسبت به این موضوع بالغ نیست و آگاهی کامل را ندارد. در نتیجه چنین امری تصمیم فردی شخص نیست بلکه تصمیم خانواده و بستگان است، بنابراین یک ازدواج تحمیلی و اجباری صورت می‌گیرد که قاعدتاً این موضوع اخلاقی و مقبول نیست.

در کودک همسری حق پیشرفت و تحصیل را از کودکان می‌گیرند و دنیای شیرین کودکی آن‌ها را با سختی‌های زیادی جایگزین می‌کنند. همچنین این ازدواج‌ها به روابط سرد میان همسران در بزرگسالی تبدیل می‌شود که بنیاد خانواده را در جامعه سست می‌کند. در برخی موارد کودک را به همسر چندم یک فرد پیر، بی‌محبت و یا هوس‌باز تبدیل می‌کند و یا کودک به همسری فردی خلافکار و بداخلاق درمی‌آید که از خانواده کودک طلبکار بوده و یا... همه‌ی این موارد تا به امروز اتفاق افتاده‌است و بزرگ‌ترین ضربه‌های روحی و جسمی به این کودکان وارد شده‌است. در جامعه امروز کودک همسری یک از معضله‌های بزرگی است که در ابعاد مختلف فردی و اجتماعی تأثیرات نامطلوبی گذاشته‌است که بایستی از این اتفاق فجیع جلوگیری کرد و مانع نابودی دوران شیرین کودکی افراد شویم.

برش مطلب: کودک همسری یا ازدواج کودکان یک ازدواج رسمی یا غیر رسمی است که در این ازدواج فرد پیش از رسیدن به سن ۱۸ سالگی وارد پیمان زناشویی و زندگی مشترک می‌شود. می‌توان به مثال ساده‌ای مانند ازدواج دختر ۹ ساله با مردی ۴۰ ساله یا بیش‌تر از ۴۰ سال اشاره کرد. این دختر بچه در دنیای شیرین کودکی خود به سر می‌برد که ناگهان وارد پیمان زناشویی می‌شود و از یک کودک به یک همسر و مادر تبدیل می‌شود.





واژه فمینیسم عموماً بار منفی همراه خود دارد. تصورهایی که از این جریان همیشه داشتیم از زبرابری خواه تا مرد ستیزی بوده است. این پیش فرض‌ها حاکی از کژ فهمی‌هایی است که براساس جریان‌های فکری و تاریخی به وجود آمده است. شاید تا به حال فمینیسم بودیم و آگاهی نداشتیم؟! سیرواژه فمینیسم:

برای نخستین بار در قرن نوزدهم برای توصیف یک مشکل پزشکی به مردانی اطلاق می‌شد که ویژگی‌های زنانه داشتند به عبارتی مردان زن نما بودند. اما بعد از شکل‌گیری جنبش حقوق زنان معنای این واژه از مردان زن نما به زنان مردنما تبدیل شد چرا که تا آن زمان تصور بر این بود که حقوق انسانی کاملاً مردانه است و زنانی که این حقوق را پیگیری می‌کنند زنانی با ویژگی‌های مردانه هستند. اما واژه فمینیسم به معنای امروزش «تلاش برای احقاق حقوق زنان» و «برابری حقوق زنان و مردان» برای اولین بار توسط یک سیاستمدار سوسیالیست فرانسوی در سال ۱۸۷۲ مطرح شد.

چیستی و ریشه‌یابی مسئله فمینیسم: فمینیست‌ها معتقد بودند که مهم‌ترین مسئله فمینیسم نظام مردسالارانه است. در جامعه در تمام ساختارهای سیاسی، فرهنگی و اقتصادی مردان به زنان مسلط هستند و زنان شهروندان درجه دو تلقی می‌شوند. اما ریشه این مسئله به کجا برمی‌گردد؟ به گفته فمینیست‌ها نظام مردسالاری قدمتی به اندازه تمام طول تاریخ دارد و خاستگاه آن در سنت و مذهب است.

در یونان باستان (دولت شهر آتن به عنوان مهد تمدن) زنان به دلیل نوع خلقت جسمانی اساساً موجودات پست‌تر و ضعیف‌تر محسوب می‌شدند. آن‌ها را کالای جنسی و از این جهت که فرزندان می‌آوردند که

حامی دولت است ارزشمند محسوب می‌شدند. هم‌چنین زنان به دلیل عادات ماهیانه، خون دیر به مغزشان می‌رسد و نمی‌توانند به خوبی فکر کنند و تصمیم بگیرند. این تفکر هم‌چنان تا قرن ۱۹ و ۲۰ ادامه داشت (البته شاید الان نیز وجود داشته باشد). آمریکا نیز تحت تأثیر این تفکریونانی زنان از یک هفته به عادت ماهیانه از کار جدی کردن منع می‌شدند چرا که قدرت تفکر و تصمیم‌گیری خود را از دست می‌دهند. میان متفکران باستان ارسطو زنان را موجوداتی پست‌تر از مردان می‌دانست البته برخلاف او افلاطون به برابری نسبی میان زنان و مردان معتقد بود.

از نظر فمینیست‌ها تا به حال تفاسیر و برداشت‌های غلطی از دین ارائه شده که در جهت تضعیف زنان بود. استنادهای زیادی در این حوزه وجود دارد که می‌توان به ماجرای هبوط آدم از بهشت اشاره کرد. در این داستان زن عامل بدبختی بشر و موجودی افسونگر تلقی می‌شود.

در مذهب مسیحیت نیز این افسونگر بودن به نوعی مورد پذیرش واقع شده بود که زنان تا قرن ۱۹ از بلند دعا کردن در کلیسا منع شده بودند. نظام مردسالارانه و محدودیت‌ها:

از نگاه فمینیست‌ها براساس استدلال‌های تاریخی و مذهبی غلط، زنان به عنوان دستگاه تولیدمثل در طول تاریخ محسوب می‌شدند. آن‌ها از حقوق اساسی خود محروم شدند. واز این حقوق اساسی در چهار محور یاد می‌کنند.

اولین حقی که از زنان زائل شد، ممنوعیت از مشارکت و حضور در امور سیاسی بود. در دولت شهر آتن به عنوان اولین حکومت دموکراسی جهان، سه گروه دیوانگان، بردگان و زنان از حق‌رای محروم بودند. حتی در انقلاب فرانسه که شعار آزادی،

برابری و برادری را یک‌می‌کشیدند و زنان در انقلاب نقش مؤثری داشتند در نهایت از حق مشارکت سیاسی محروم شدند. زنان از حضور در جامعه و به تبع اقتصاد منع می‌شدند چرا که وظیفه زن را خانه‌داری، فرزندداری تلقی می‌کردند. به نوعی با تعیین حد برای زنان بسیاری از استعدادها و قابلیت‌های آنان را سرکوب می‌کردند. حتی در کشورمدرنی مانند آلمان تا دهه ۵۰ میلادی کار بیرون از خانه برای زنان قبیح و زشت محسوب می‌شد. اما سومین حقی که می‌توان به آن اشاره کرد، بحث آموزش است. تا حدود ۳۰۰ سال پیش در ۹۰ درصد کشورهای جهان زنان از تحصیل محروم بودند. البته آموزش فقط در مدارس دینی تحت نظر کلیسا امکان‌پذیر بود. تا همین چند سال گذشته زنان از خواندن بعضی از رشته‌های در دانشگاه منع می‌شدند. در واقع آموزش نیز در انحصار مردان بود.

عاملیت جنسی و اختیار بدن خود از دیگر حقوقی است که از زنان سلب شده است. از نگاه آنان مالکیت بدن زن در نظام مردسالار در اختیار مردان یا نظام قدرت است. در دولت‌نازی برای دختران مجردی که نمی‌توانستند به هیتلر و آلمان فرزندی هدیه بدهند، خانه‌های زادوولد ایجاد شده بود و دخترانی که از دواج نکرده بودند صاحب فرزند شوند. زنان حق انتخاب زیادی نداشتند چه از دواج می‌کردند و چه نمی‌کردند باید فرزندآوری و تربیت فرزندان را اولویت خود قرار می‌دادند.

ادامه دارد....

منبع: مارلین لگیت، زنان در روزگارشان، تهران: نشرنی جان استوارت میل، انقیاد زنان، تهران: نشر هرمس یادگست دایجست

## پرزیدنت چاپلین: در رثای طنزترین رئیس جمهور تاریخ

### خوانندگان عزیز توجه فرمایید!

این یک متن طنز است، اما به غایت تراژیک! اگر وسط خنده‌های احتمالی تان زدید زیر گریه تعجب نکنید!

### حسن روحانی،

اول که سوژه‌ی طنز این شماره‌مان را انتخاب کردیم نمی‌دانستیم با کدام بخش از حرکات و صحبت‌های این بزرگوار شوخی کنیم، بس که سخنان و موعظه‌ها و حتی رفتارهای ایشان بعد کمیک دارند، البته توجه کنید یکی از ابعادش کمیک است باقی ابعادش به غایت امر تراژیک است و گرنه که ما امروز از هستی نیمه ساقط نمی‌شدیم! اما در آن بعد کمیکشان جناب پرزیدنت انصافاً همه‌ی کمکاری‌های این سال‌های خودشان و کابینه‌شان را جبران کردند، یک جایی هم که مثلاً تکراری شده که با وعده‌های گشایش اقتصادی‌شان، یکایک باب‌های عذاب‌الیم را بر ایمن بگشایند و دیگر این حذف‌هایشان آن بار کمدی سابق را ندارد یکپهو حرکت خلاقانه‌ی جدیدی می‌زنند مثلاً ماسک را یک جور می‌زنند که جناب ابن سینا آن دنیا جلوی بقراط باقی بزرگان دنیای پزشکی از ایرانی بودنشان خجالت بکشند! این خصیصه مسری هم هست یعنی همه‌ی کابینه بعد از یک مدت که حرف‌ها و وعده‌های خنده دارشان تمام شده بود، یکپهو یک حرکتی می‌زنند که از قافله‌ی کم‌دین‌های پاستور عقب نمانند، همین وزیر جوان مطلع یکبار کل کشور را دست گرفته بود که سورپرایز دارم برایتان، خلاصه بعد یک دو هفته دست انداختن ملت، حاکی به عمل آمد که منظور جنابشان از سورپرایز پهباد بازی بچه‌های پست بوده، و گرنه توی مملکتی که ده روز طول میکشد دو تا بسته‌ی پستی چهارصد کیلومتر را طی کند پهباد پستی چه صیغه‌ای بوده؟ بعد تازه توی مملکت ما که هر جایی برای خودش یک دم و دستگاهی دارد به خطرات هوا کردن پهباد فکر کردید؟ یکپهو دیدید مثلاً از بالای دانشگاه تهران، با موشک ضد هوایی زدند پهبادتان را، این پدیده‌ی خنداندن مردم با طرح‌ها و حرکات خلق الساعه البته به بیرون دولت هم سرایت کرده، همین اوایل این بیماری منفور کرونا بود که یک روز صبح بیدار شدیم دیدیم فرمانده کل سپاه کنار جمعی از دانشمندان (یا شاید

## شهریار ذوالفقاری

به ظاهر دانشمندان)، یک پلاستیک فریزر از آن‌هایی که بچه‌های دوم دبستان باد میکنند توی سر هم میتراکنند دستشان گرفتند، با یکی از این در قابلمه‌های تفلون نسوز و یک کنترلی شبیه کنترل ماشین‌هایی که وقتی ملت پول داشتند میرفتند کربلا برای بچه‌هایشان سوغات می‌آوردند و خلاصه اسم این مجموعه‌ی محیرالعقول را گذاشتند کرونا یاب و کلی هم سر و صدا که آی چی ساختیم! هر چه هم عقلاً گفتند بابا جان یک دوتا آزمایش بکنید این سرکاریست این‌ها زیر بار نمی‌رفتند و اصرار داشتند این در قابلمه‌شان کرونای توی آن پلاستیک فریزر یا یافتیده! به قدری حرفشان بار کمیک زیادی داشت که باز جناب ابولوفابوزجانی (ریاضی‌دان و فیزیک‌دان) در بهشت جلوی نیوتون این‌ها خجالت زده شد!

حالا زیاد از موضوع اصلی بحث آقای حسن روحانی دور نشویم، ایشان خودشان به قدری سوژه برای پرداختن دارند که جایی برای دیگران نمی‌ماند! دست روزگار و سعی خودشان هم باعث شده که در فضای طنز بسیار شبیه دی بی (یکی از شخصیت‌های کلاه‌قرمزی شوند)، به فلان کشور روز ملی شان را تبریک می‌گویند جنگ میشود، به فلان کشور روز دیگری را تبریک می‌گویند زلزله می‌آید، از بورس تعریف میکنند، ناگهان چنان ریزشی در بورس اتفاق می‌افتد که خود جناب و اندربورس فقید از ابتدای ایجاد بورس تا به این لحظه ندیده بود. یکبار هم همین اواخر گفته بودند به جای ۱۷۰۰۰ تومان می‌گوییم ۱۷ تومان هم چهار تا صفر کم تر دارد هم قشنگ تر است! (تعلیل شان درباره‌ی علت حذف چهار صفر و اثر آن روی اقتصاد) اینجا هم به جز این که جمیع فرهیختگان ایرانی از خجالت جلوی مشاهیر آب شدند و ترجیح دادند بند و بساطشان را از بهشت جمع کنند بروند پیش بعضی از مسئولین خودمان در جهنم، یک تشابهی هم به ذهن بعضی از هم‌وطنان آمد که به جای حجت الاسلام والمسلمین دکتر روحانی بگوییم روحانی کلید شکسته، هم سه چهار تا پیشوند کم‌تر دارد هم قشنگ توصیفشان می‌کند.







کتاب قلعه‌ی حیوانات اثر جورج اورول، که معروف‌ترین اثر این نویسنده است، نقدی به حکومت‌های دیکتاتوری و نظام سرمایه‌داری است که به جای شخصیت‌های انسانی از حیوانات با صفات ویژه‌ی آن‌ها استفاده شده به طوری که سبب درک عمیق تری از موضوع میشود. قلعه‌ی حیوانات در غالب یک داستان ساده تبدیل یک حکومت مستقل و آزاد را به حکومت دیکتاتوری روایت میکند.

داستان درباره‌ی حیوانات مزرعه‌ای است که از ظلم صاحب خود که یک انسان است خسته شده‌اند و برای رسیدن به استقلال و آزادی شورش میکنند و حکومت جدیدی را با رهبری حیوانات تاسیس میکنند اما با گذر زمان...

کتاب باشگاه پنج صبحی‌ها، نوشته‌ی رابین مارشا، نویسنده و سخنران انگیزشی اهل کانادا، است که در غالب یک داستان اهمیت سحرخیزی را بیان می‌کند. در دنیایی که همه به معمولی بودن عادت کرده‌اند و کمتر کسی به فکر رسیدن به تعالی است؛ شاید سحرخیزی و یک شروع خوب و اصولی بتواند سرآغاز یک زندگی متعالی باشد. کتاب‌های زیادی در زمینه‌ی ثروتمند شدن نوشته شده است؛ اما چیزی که این کتاب را متمایز میکند این است که زندگی کامل را نه تنها در ثروت مادی بلکه در داشتن قلبی ثروتمند و بدنی سالم میداند. در این کتاب می‌آموزیم که چگونه زندگی کنیم تا دنیا را به جای بهتری برای خودمان و دیگران تبدیل کنیم و همه‌ی این‌ها نیازمند تغییرات زیادی است. نکته مهم برای ایجاد هر تغییر این است که بپذیریم که باید از دایره امن زندگیمان خارج شویم. «هر تغییر در ابتدا دشوار در میانه همراه با آشفتگی و در نهایت بسیار زیباست. پیشرفت‌های هرروزه حتی اگر کوچک و کم اهمیت به نظر برسند در صورتی که مدام اتفاق بیفتند نتایج حین‌آوری به همراه دارند پس کنترل صبحت را بدست بگیر و کیفیت زندگی‌ات را بالا ببر.»

مهشاد رضازاده

مدیریت بازرگانی ۹۷



کتاب مرشد و مارگریتا با فضای انتقادی، فلسفی و عاشقانه نوشته میخائیل بولگاکف بولگاکف، پنج بار این کتاب را که سبک آن سورئالیسم است ویرایش کرد و بعد از آشنایی با همسرش؛ مارگریتا معشوقه مرشد به داستان اضافه شد. این کتاب با سه محور روایت می‌شود: حکومت پونتیوس پیلاتس پنجمین حاکم یهودا در زمان صلیب کشیدن مسیح، مسکو در زمان حاکمیت استالین، عشق مرشد و مارگریتا که در نهایت سه داستان به هم پیوند می‌خورند. داستان از جایی آغاز می‌شود که یک شاعر، بزودمنی و سردبیرش برلیوز در پارک مشغول گفت و گو اند. بزودمنی شعر جدیدش که محتوای ضد دین دارد را برای سردبیرش می‌خواند و برلیوز به او می‌گوید برای نابودی مسیح نباید او را بد جلوه داد بلکه باید کاملاً مسیح را ساخته ذهن بشر و کاهنان نشان داد و وجودش را انکار کرد. ابلیس که در داستان ولند نام دارد بر آنها ظاهر می‌شود و تمام عقایدشان را به چالش می‌کشد و در آخر مرگ برلیوز را به نحوه قطع شدن سر، پیش بینی می‌کند. بزودمنی شاعر؛ بعد از دیدن مرگ برلیوز طبق پیش بینی، روانش از هم می‌گسلد و به تیمارستان منتقلش می‌کنند که در آنجا مرشد را می‌بیند مرشد نویسنده‌ای است که در سیستم فاسد و مافیایی ادبیات و ناشران له شده است و به او انگ دیوانگی می‌زند. مرشد در واقع همان بولگاکف است، کسی که کتابش تا سالها بعد اجازه چاپ نداشت. در قسمت‌های دیگر مرشد، برای بزودمنی به شکل مسیح هم نمود پیدا می‌کند تا جایی که او همچون حواریون متحول می‌شود؛ همچون متی باجگیر. نکته جالب داستان تفاوت شیطان و همراهانش است. شیطان در این داستان کسی را فریب نمی‌دهد و فقط به انسان‌ها پیشنهاد می‌دهد و این انسان‌ها هستند که قربانی مکر و طمع خودشان می‌شوند.

بولگاکف سعی دارد نشان دهد در فضای کمونیستی و نبود اخلاقیات و الحاد، انسان چگونه گرفتار می‌شود. آنها حتی تا جایی در بی اعتقادی فرومی‌روند که وقتی متوجه اتفاقات عجیب و غریبی که ولند و همراهانش رقم زده‌اند می‌شوند از تباط آن را با ماورالطبیعه وجود شیطان به کل رد می‌کنند. و هنگامی که متی باجگیر از سوی مسیح به ولند دستور می‌دهد جان مرشد را بگیرد با این موضوع رو به رو می‌شویم که شر در اختیار خیر مطلق قرار می‌گیرد.

در جایی دیگر از داستان، خانه گریباپدوف همان محل اجتماع و زندگی نویسندگان و ادیبان به آتش کشیده می‌شود بیانگر همان اعتقاد بولگاکف است که هنر دورغین را مستحق آتش می‌داند بعد از آتش سوزی، ولند به دستپاراش فاگت می‌گوید باز هم خانه گریباپدوف را می‌سازند که به این معناست همیشه کسانی هستند که هنر دورغین را بسازند و روی کاریاورند.

و در آخر بولگاکف، زمانی که مرشد و معشوقش به سمت آرامش می‌رانند، مسکو را بر ایمن تیره و تاریک تصویر می‌کند همان چیزی که حاصل فضای فکری و سیاسی حکومت استالین است.



امیر حسین اکبری  
کارشناسی علوم تربیتی، ۹۵  
دبیر واحد اجرایی سابق انجمن اسلامی دانشجویان



# کرچه بریکر پیمان خنشم یادست ملی با چو حکیم که تا سرود جان ندسیم ماهنامه فرهنگی، اجتماعی و سیاسی هکت

شماره ۶۵ - آبان ماه ۹۹

صاحب امتیاز: انجمن اسلامی دانشجویان دانشگاه فردوسی مشهد

دارای مجوز به شماره ۹۹۱۷۳۶ از کمیته ناظر بر نشریات دانشگاه فردوسی مشهد

مدیر مسئول: فاطمه رسولی

سردبیر: معصومه صفدری

دبیر تحریریه: فاطمه دوستی

طراح نشریه: محدثه قربانی فارمد، ریحانه مودی

صفحه آرا: محمدرضا عزیزی

ویراستار: فاطمه آشوری

## هئیت تحریریه:

امیر حسین اکبری، فاطمه آشوری، سمانه جمعه‌پور، محمد جولایی شکیب، محدثه

حبیبی، حسام حجت، محمدمهدی حسن‌آبادی، امیرحسین حسن‌پور، هانیه حسن

زاده، فاطمه دوستی، صالحه راهداری، فاطمه رسولی، مهشاد رضازاده، فاطمه رضایی،

مسعود سلطانی، سارا شجاعی، محمد صابریان، مصطفی صادقی فر، معصومه صفدری،

طیبه سادات طباطبایی، علیرضا عزیزپور، سیدمحمد صالح قائمی‌راد، امین مجیدی فرد،

فاطمه محمدی، سجاد مخنتی، سیدامیر حسین مهدی‌زاده، سیداصغر مویدی، سیدعلی

میرزائی، محمدحسین نجفی، مهدیه نیکوکار، علی‌هادیان حقیقی، اسما هادی‌زادگان،

مصطفی هادی‌زاده، احمد یوسفی